



ما راه فردای خود را باید امروز تعیین کنیم

فرید سیاوش

زمانه ما زمانه پیش کشیدن پرسش های کلان و حیاتی است؛ کدام آلترناتیو سرنوشت فردای جامعه و مردم را رقم خواهد زد؛ یکی از آن پرسش های اصلی، اساسی و کلانپست که بالای سر و درون ذهن روشنفکر و ترقیخواه افغانستان در گردش است. تحلیل و تجزیه، تاویل و تفسیر وضعیت موجود که افغانستان در آن شط میزند آیه های زمینی شده اند. ما ونسل ما شاهدان عینی وضعیت و خواننده سرگردان آن آیه ها می باشیم. آیه ها روایتگر لنگر افکنی سرمایه فراملتی با پروژه های از قبل تدوین شده با پازوان پُر قدرت و مسلط اش بر جهان و مناسبات آن؛ پازوی سیاسی (سازمان ملل متحد)، نظامی (ناتو و ایساف)، مالی (بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان جهانی تجارت) و حقوقی- عدلی (سازمان دیده بان حقوق بشر و محاکمات بین المللی) در افغانستان می باشد.

در کشوری این همه ظرفیت ها و امکانات جمع شده است که تا هنوز رابطه هایی از کمون اولیه، عصر حجر، پرده داری، فیودالیسم (نه به گونه اروپایی آن) و چرکه های از سرمایه داری همه در کنار هم می لولند. درست است که ما در قرن بیست و یک نفس میکشیم اما عقب مانی شدید فضای تنفس حرکی ما به پیش و پیشتر را محدود و محدود کرده است.

ما فکر میکنیم که فیودال داریم، خیر ما فیودال نه بلکه زمیندار داریم و این زمیندار به مفهوم واقعی فیودال نیست، زیرا نه اخلاق نه فرهنگ و نه دانش فیودالی را دارد. ما سرمایه دار نه بلکه پول دار

داریم. چرا پولدار هستند ولی سرمایه دار نی؛ بخاطر اینکه نه اخلاق، نه فرهنگ، نه ایدیالوژی و نه دانش سرمایه‌داری را دارند. آن همه مال و منال، باد آورده بوده نه حاصل پروسه‌هایی سالم و قانونمند تجاری، صنعتی و یا زراعتی.

اصل پرسش اینست که ما چگونه کشور را به مسیر ترقی و پیشرفت قرار داده می‌توانیم؛ افغانستان در کدام مرحله از تکامل تاریخی - اجتماعی - اقتصادی قرار دارد، حکم تکاملی تاریخی برای کشوری در چنین وضعیت چیست؟

نجات کشور از فقر، تنگدستی، عقب‌مانی وحشتناک، از یکسو به امکانات مالی و پولی کلان و از سوی دیگر به جنبش قوی روشنفکری و نهاد های جامعه مدنی اشد ضرورت دارد. جنبش وظیفه و رسالت دارد تا برای جاری ساختن مدرنیته در رگ رگ اندام جامعه و دل و دماغ مردم با شکوه مبارزه کند. اگر ما از قلم تا قدم در خط مدرنیته قرار نگیریم و جنبش حمایت از آنرا راه اندازی نتوانیم، یک فرصت طلایی دیگر را از دست خواهیم داد و محکوم تاریخ و نسلهای آینده خواهیم بود.

گزینه؛

کارل مارکس دانشمند و فیلسوف بزرگ تحقق سوسیالیسم را در جامعه پیشرفته صنعتی آلمان پیش پینی کرده بود؛ هیچ نسخه ای از آن دانشمند و فیلسوف بزرگ برای افغانستان به شدت عقب مانده که هنوز در چمبره استبداد و سنت زده گی قرون اوسطایی و پیشا اوسطایی گیر کرده است؛ سراغ ندارم. حزب دموکراتیک خلق خواست از طریق راه رشد غیر سرمایه داری با تمایلات سوسیالیستی جامعه را شکوفان کند، اما در عوض جامعه منفجر، ویران و خونچکان شد. آتش، دود و خاکستر حوادث و اتفاقات و توطئه ها تا هنوز قربانی میگیرد. راه رشد غیر سرمایه داری حد اقل در افغانستان ناتوانی و ناکارآمدی خود را اثبات کرد. آن راه دیگر بسته شده است.

الگوی سوسیالیستی؛

ارایه پاسخ به این پرسش که چرا چین و روسیه نتوانستند در خط سوسیالیسم ادامه دهند و چرا به سرمایه داری روی آوردند؛ میتواند رهنمای خوبی برای تعیین راه فردای افغانستان باشد.

همه برگشت ها سیاسی-اقتصادی در چین و روسیه به آن لحاظ بود که آنها از درون فرماسیون سرمایه داری عبور نکرده و خواسته بودند "قهرمانانه!" از فرماسیون بسیار مهم تکامل تاریخی پرش انجام دهند. پرشی که علم پذیرا آن نبود و عمل شکست آنرا صحنه گذاشت.

35 سال پیش چین مملکتی اسیر خشونت و فقر بود، زیر سلطه صدر مانو رهبر انقلابی که جمهوری خلق را پدید آورده بود میلیون ها نفر از گرسنگی جان باختند. چین با دست زدن به اصلاحاتی عمدتاً با ماهیت اقتصادی توانست به سرعت به موقعیت اول قدرتهای اقتصادی جهان نزدیک شود.

در سال ۱۹۷۸ دینگ شیائوپنگ با سیاست مدرنیزه کردن کشاورزی، صنعت، قوای دفاعی، علم و صنعت باعث تحول عظیمی در چین شد و مسیر این کشور را به کلی تغییر داد.

وی سیاست ایدئولوژی در راس مانو را به اقتصاد در راس مبدل کرد و با این کار خود چین را در مسیر پیشرفت قرار داد به نحوی که چین فعلی موفقیت های خود را مدیون این سیاست وی می باشد.

دینگ شیائوپنگ رهبری واقع بین بود که منافع مردم کشورش را به ایدئولوژی ترجیح می داد. طی مدت ۲۰ سال خدمت به عنوان رهبر عالی چین دینگ شیائوپنگ توانست بعضی از صدماتی را که مانو بر کشورش در دوران انقلاب فرهنگی چین وارد آورده بود چیران کند.

امروزه چین زندگی بسیاری از شهروندانش را دگرگون کرده و دنیا را به چالش کشیده است. این داستان دلپختگی چین کمونیسم به سرمایه داری است که مهمترین تحول سیاسی در عصر ماست.

الگوی رشد اقتصادی اتحاد شوروی از اواسط دهه ۱۹۷۰ تا کارآمدی خود را در حوزه های مختلف به نمایش گذاشت و نهایتاً در پایان دهه ۱۹۸۰ نه تنها به عنوان یک راه حل از مباحث نظری اقتصاد سیاسی کنار گذاشته شد، بلکه به همراه خود ساختار سیاسی شوروی را نیز از صحنه جغرافیای سیاسی جهان حذف کرد. نکته حائز اهمیت درباره چرایی ظهور و افول اتحاد جماهیر شوروی این است که این کشور در فضایی تبدیل به ابرقدرت شد که بسیاری رقبا با پیامدهای جنگ جهانی دوم دست و پنجه نرم می کردند و تنها عرصه عرض اندام در حوزه ایدئولوژیکی و نظامی برای ایالات متحده و شوروی مهیا شده بود. تردیدی نیست شوروی بین سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۵ کارکردهای زیادی چون توانایی همسان سازی و وابسته سازی مجموعه ای از کشورهای پیرامونی و نیمه

پیرامونی، نهادسازی فراملی، توانایی القای قواعد تنظیم کننده رفتار واحدهای پیرامونی، ... را از خود به خوبی پروژ داده بود، اما این ابرقدرتی بر مبنای ارکان واقعی قدرت یعنی رشد پایدار اقتصادی بنا نشده بود.

روند کاهش رشد اقتصادی شوروی از دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و به سرعت توان رقابتی این کشور را به تحلیل برد. اگر گلاسنوست « فضای باز سیاسی و آزادی سیاسی » و پروستریکا « اصلاحات اقتصادی » در حوزه سیاست و اقتصاد و جامعه شکل نمی گرفت، شوروی در چه وضعیتی قرار میداشت؟

در ۱۹۸۵ گورباچف اعلام کرد که اقتصاد شوروی باید مجدداً از نو ساخته شود. در آن دوران معمولاً پیشتر از اصطلاح "اسکورین" برای اشاره به این "از نو ساخته شدن" استفاده می شد اما بعدها اصطلاح "پروستریکا" رایج تر گشت.

اولین اصلاحات معروف او در سال ۱۹۸۵ با نام اصلاحات الکی صورت گرفت. این اصلاحات در جهت مبارزه با رواج گسترده الکی ها در اتحاد شوروی انجام شدند. قیمت مشروبات الکی افزایش یافت و فروششان محدود به شرایطی خاص شد. این اصلاحات پیش از آن که بر الکیسم در کشور تأثیر بگذارند یک اقتضاح اقتصادی به شمار می رفتند که با انتقال الکل به اقتصاد بازار سیاه به بودجه دولتی ضربه زدند می توان گفت که اصلاحات الکی یکی از اولین اقداماتی بود که سلسله زنجیرواری از حوادث را رقم زد که نهایتاً به فروپاشی اتحاد شوروی منجر شدند.

قانون کوپراتیوها که در مه ۱۹۸۸ اعلام شد شاید رادیکال ترین رفرم اقتصادی اوایل دوران گورباچف بود. از زمان نپ در دوره لنین این اولین بار بود که (بر طبق این قانون جدید) مالکیت خصوصی بر بعضی کسب و کارها مجاز شد. قانون ابتدا مالیات های بسیار زیاد و محدودیتهایی در استخدام اعمال می کرد اما سپس برای باز کردن جای بیشتری برای فعالیت بخش خصوصی این ها نیز برداشته شدند. از این دوره به بعد رستوران ها، مغازه ها و شرکت های تولیدی کوپراتیو بخشی از صحنه اقتصادی شوروی گشتند.

معرفی سیاست گلاسنوست توسط گورباچف آزادی هایی به مردم اعطا کرد. برای مثال درجه بیشتری از آزادی بیان. این تغییری رادیکال به حساب می آمد بخصوص با توجه به این که کنترل مطبوعات و

سرکوب انتقاد از دولت قبلا بخش مهمی از سیستم شوروی به حساب می‌آمد. بسیاری از محدودیت‌های نشریات برداشته شدند و هزاران نفر از زندانیان سیاسی آزاد شدند.

در سال ۱۹۸۸ بود که گورباچف اعلام کرد که اتحاد شوروی دیگر از دکتترین پرژتف پیروی نمی‌کند و ملل بلوک شرق آزادی تصمیم گرفتن در مسائل خارجی را دارند. این را می‌توان از بزرگ‌ترین اصلاحات گورباچف در سیاست خارجی دانست. همین قطع دکتترین پرژتف بود که در ۱۹۸۹ به ظهور انقلاباتی در اروپای شرقی انجامید که به پیامد آن‌ها تقریباً تمامی دولت‌های کمونیست سرنگون شدند.

اینهمه تغییرات در روسیه برنامه ریزی شده به پیش برده می‌شد، و برای تحقق و واقعی جلوه دادن آن دست به کودتا پازی ها و سناریو سازی های تاکتیکی زدند و هدف همان عبور به سرمایه داری بود. امروز دو غول دیگر در دایره سرمایه داری وارد شده اند؛ چین و روسیه.

وقتی آندو کشور با آن همه سابقه و پوتنسیال نتوانستند بدون تغییرات بنیادی، انباشت ثروت و آزادی های سیاسی، اقتصادی و مدنی به پیش بروند. چطور ممکن است کشور مانند افغانستان که حد اقل آن امکانات و پوتنسیال ها را ندارد ادعا کند سوسیالیسم راه نجات ما در شرایط کنونی می باشد.

بحث من بر محور خوبی و بدی، قوت و ضعف سوسیالیسم نمی چرخد؛ بحث من روی محور نجات افغانستان از وضعیت موجود و قرار دادن آن در خط ترقی و پیشرفت و تبدیل آن به یک کشور متمدن و انکشاف یافته می باشد، حالا به گفته مشهور "ما گربه را برای موش گرفتن می خواهیم، سیاه و سفید بودن گربه اهمیت ندارد" در حالیکه آنوقت اگر دو گربه وجود داشت حالا فقط یک گربه وجود دارد؛ گربه سفیدی که ما دوستش داشتیم عجالتاً برای ما مرده است.

آرزو و نیاز ما هم پیشرفت سریع و پرآمدن از وضعیت شرم آور موجود است. ما هم ترقی و پیشرفت، انکشاف و تعالی و رفاه مردم خود را می‌خواهیم. همسایه های ما اتم را در خدمت گرفته اند و اتمی شده اند و ما در خدمت اتم جان می‌پازیم و اتمی خورد و ذره ذره می‌شویم. ما در حال و اوضاعی زندگی میکنم و می‌خواهیم تغییرات بیاوریم که دیگر بلوک سوسیالیستی وجود ندارد تا ما را برای ترقی و پیشرفت و انکشاف، یاری "دوستانه!" رسانند.

مهم ترین وظیفه سوسیالیسم تقسیم عادلانه ثروت و خوشبختی در جامعه است. در افغانستان جنگ زده فقیر و پد بخت مگر کدام آنها را باید عادلانه تقسیم کند، مگر میشود از اعماق عقب مانی راه بطرف سوسیالیسم کشید. پس چرا چین و روسیه نتوانستند در خط سوسیالیسم پیش بروند که رو به چلب سرمایه خارجی و سرمایه داری آوردند. مگر میشود چین و روسیه امروزی را کشور های کمونیستی و یا سوسیالیستی قبول کرد. چه چیزی آنها را به این عقبگرد واداشت؟

✚ کمبود سرمایه برای تامین هزینه های انکشافات سریع و بزرگ و رفع نیازمندی های رو به افزایش مردم

✚ عدم توانایی رقابت با دول غربی در بازار جهانی

✚ عدم آزادی های لازم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مدنی

✚ کشش نسل جوان؛ به دموکراسی غربی، آزادی بیان، آزادی حق انتخاب و...

قوت امروزه چین و روسیه حاصل تغییرات بنیادینست که در آن دو کشور رویدست گرفته شد و منجر به انباشت سرمایه و بلند بردن توان رقابتی آنها در بازار خرید و فروش کالاها، انرژی و سایر محصولات صنعتی و زراعتی گردید.

روسیه و چین دیگر کشور هایی نیستند که از دیگران وام بگیرند، حالا آنها اند که توان کلان وام دادن به ابرهایی جهان سرمایه از جمله اتحادیه اروپا را دارند. اروپا حالا با انرژی از روسیه و محصولات ساخت چین وابسته شده است.

چین کاپیتالیست چنان رفاهی برای مردمش فراهم کرده است که در چین کمونیست تصور ناپذیر بود. رفاه حاصل از تغییر سیاست های اقتصادی به سمت سیاست های بازار مختص عده ای خاص نیست. فقرای چین هم از پیشرفت اقتصادی بهره برده اند.

" تا فردایت را مشخص نکردی، امروز حرکت نکن"، " برای به دست آوردن فردای چین، ایدئولوگ ها باید کنار بروند" (اینها بخش هایی از تفکرات "ژیاو پینگ" بود که توانست اقتصاد چین را از مرزهای ایدئولوژیک برهاند و به جایگاه امروز برساند.

خوب میدانیم که سیستم سرمایه داری در پهلوی قوت های خویش چه ضعف ها و ناپایداری را همراه دارد. ولی ما در شرایطی قرار نداریم که گزینه های پیشتر و بهتر در برابر خود داشته باشیم و یا حق

انتخاب داشته باشیم. سرمایه با همه قوت و قدرت خود در کشور ما حضور مسلحانه یافته است. در کشوری که در آن عقب‌مانی و فقر پیداد میکند. لازم است تا خردمندان و عقلانی با مشکل کشور خود مان برخورد کرده و از این فرصت برای نجات و ساختن وطن استفاده کنیم. ما برای ماشینی شدن و عصری شدن سیستم زراعتی خود به سرمایه بزرگ و تکنالوژی پیشرفته ضرورت داریم؛ برای زیر ساخت های کلان اقتصادی کشور به سرمایه ضرورت است از کجا تامین کنیم. سرمایه و سرمایه داری هند و پرازیل را به غول های اقتصادی تبدیل کرد. وقتی روسیه و چین از برگشت به سرمایه داری شرم و ترس نداشتند؛ ما که در زیر خط فقر جان میکنیم، چرا از ترک تفکرات و تخیلات غیر عملی در شرایط موجود افغانستان شرم و ترس داشته باشیم. کمک کنیم افغانستان تغییر کند به مدرنیته دست بیاید برای این عبور هر کدام ما در فکر و عمل به مدرنیته پاورمند شویم.

همان گفته "دینگ ژیانوپینگ" رهبر سیاست درهای باز و اصلاحات اقتصادی چین به حال ما نیز صدق میکند که "ما گربه را برای موش گرفتن می‌خواهیم، سیاه و سفید بودن گربه اهمیت ندارد". ما هم ترقی و پیشرفت، انکشاف و تعالی و رفاه مردم خود را میخواهیم.

استراتژی ما را باید رسیدن به پیشرفت عمومی، تعمیم و نهادینه شدن ارزشهای دموکراتیک و فراهم شدن زمینه های ضروری برای اعمار جامعه متمدن، دموکراتیک، پیشرفته و عادلانه، تشکیل بدهد.

مردم ما می‌خواهند به منابع و وسایلی که برای توسعه و پیشرفت ضروری هستند، دسترسی داشته باشند. امکان پیشرفت و رشد انسان نمی‌تواند میسر گردد مگر اینکه انسان به غذا و مسکن، صحت و سلامتی، آموزش و پرورش و امکان حق تعیین سرنوشت خویش دسترسی داشته باشد. در غیر این صورت چگونه ممکن است که انسان گرسنه، معلول و مریض، بی سواد و پالاخره در پند سنت های خرافی نگاه داشته شده؛ بتواند به آرزوی خود که توسعه و پیشرفت است، نایل آید.

زمانی جان کندی گفته بود که وقتی آب پالا می‌آید هم کشتی را پالا می‌برد و هم قایق را؛ اگر سرمایه و افزایش آن، کشتی سرمایه دار را پالا تر میکشد، قایق مردم هم خواهی نخواهی پالا خواهد رفت. سرمایه کار و شغل خلق میکند و کار و عاید کار زندگی را رونق می‌بخشد.

در کشورهای جهان سوم که نه تجربه سرمایه داری را گذرانده بودند و نه ساختارهای آنان با شیوه رشد غیرسرمایه داری به مانند کشورهای سوسیالیستی انطباق داشت، غالباً نظام تک حزبی برقرار شد و از آنجایی که مردم آگاهی های سیاسی لازم را دارا نبودند و حزب حاکم محدودیت های زیادی را برای مشارکت گسترده مردم فراهم کرده بودند، پس از مدتی این احزاب کارآیی خود را از دست دادند و موفق به انجام برنامه های خود نشدند.

در وضعیتی که کشور ما در آن قرار دارند با در نظر داشت تجارب گذشته، الگوی اقتصاد مختلط، الگوی مناسب و کار ساز می باشد. اقتصادی که در آن هم برنامه ریزی مرکزی و هم راهکارهای تولید و توزیع بازار وجود دارد، اقتصاد مختلط نامیده می شود. در اقتصاد آزاد، مالکیت خصوصی مسلط و نهاد بازار، هماهنگ کننده فعالیت های اقتصادی است. در اقتصاد سوسیالیستی، مالکیت خصوصی نفی و مالکیت اجتماعی جایگزین آن می شود. در نظام اقتصادی مختلط هماهنگی فعالیت های اقتصادی بر حسب مورد، توسط نهاد بازار و نهاد دولت انجام می پذیرد.

اقتصاد مختلط یعنی استفاده از تمام ظرفیت های موجود سکتور دولتی، سکتور مختلط و سکتور خصوصی، سرمایه گذاری بیشتر در عرصه های زیر بنایی و منابع طبیعی. زراعت و انکشاف دهات، معارف و خدمات اجتماعی. تامین مالکیت دولت بر منابع دارای اهمیت سترا تیئریک - منابع طبیعی زیر زمینی (معادن)، جنگلات، چرگاه ها، منابع اساسی انرژی، بنادر و خطوط مواصلاتی، دشتهای، منابع آبی و آثار باستانی.

اقتصاد مختلط مجموعه ای از نهادها است برای تحقق تولید، مصرف و توزیع و همزمان پاسخ به نیازهای مردم و شکوفایی ظرفیت آنها؛ مجموعه ای از نهادها است که برای پیشبرد پرابری، همبستگی، تکثر و خودگردانی طراحی شده، مجموعه ای از نهادها است که بر محور شوراهای دموکراتیک، دستمزد به ازای تلاش و ایثار، ترکیب شغلی متعادل و برنامه ریزی مشارکتی قرار دارد.

برنامه‌ریزی اقتصاد مختلط مجموعه‌ای از تقاضاها است که در معنای تحقق بهبود در زندگی مردم در کوتاه‌مدت و همزمان پی‌ریزی برای دستاوردهای پیش‌تر و پیروزی متعاقب یک اقتصاد مختلط در بلندمدت است.

وظیفه روشنفکر در این میان کار روشنگرانه و مبارزه برای به میان آمدن دولت مقتدر ملی و دموکرات و مبارزه برای تامین عدالت و رفاه اجتماعی، مبارزه برای ایجاد فرصت‌های برابر برای مردم، مبارزه برای انسانی ساختن قوانین و تامین حاکمیت قانون، مبارزه بخاطر تقسیم عادلانه ثروت و خوشبختی، مبارزه برای با سواد ساختن مردم، مبارزه برای دموکراتیزه کردن جامعه، پیوسته محیط کار و بودجه‌ها، مبارزه برای تحقق مواد اعلامیه حقوق بشر. مبارزه برای نهادینه ساختن خودگردانی جنبش و پروژه‌ها اقتصادی- اجتماعی، حمایت از اقتصاد مختلط، مبارزه برای ایجاد میکائیزم کنترولی بر اقتصاد بازار آزاد، مبارزه و کار روشنگری برای تبدیل نشدن اقتصاد کشور به اقتصاد مصرفی، مبارزه برای ایجاد سندیکا و اتحادیه‌های کارگری و صنفی و...

جامعه ما که از لحاظ ساختار اتنکی، زبانی و فرهنگی یکدست نیست، لازمیست تا روشنفکران، سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و نهاد‌های مدنی با ارایه اهداف و آرمان‌های، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فرا قومی، فرا زبانی و فرا مذهبی در جهت یک انسجام فراگیر تر اجتماعی یعنی یک‌نوع همگرایی ملی تامین مشارکت شهروندی (ادغام اجتماعی) ایجاد همگرایی و اتحاد ملی مبارزه نمایند.

"همدست راهیان سحر شو در این سفر تا کی مطیع سلسله چنپان شام تار"

منابع:

- چین نوین، دانشنامه دموکراسی
- علل فروپاشی اتحاد شوروی، داکتر واعظی
- سیر سقوط اتحاد جماهیر شوروی چرایی‌ها و چگونگی‌ها، دکتر مازیار بهروز
- مبادی تئوری اقتصادی اثر و.د. کمیوف
- اقتصاد مختلط، باشگاه اندیشه